

Journal of research in Persian language and literature education



The function of the themes of facing "death" in the 11th high school Persian book

Hadi Dehghani Yazdeli

Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran

Javad Heidari

*Master's student in Persian language and literature education, Farhangian University,
Tehran, Iran*

ABSTRACT

Existentialism is a school of thought that deals with the concerns of being in the universe. One of the first components that this horizon of thinking tries to explain is death. Since the theme of human thinking about one's world is metaphorical, conceptual metaphors are one of the most important tools that can accommodate the existential component of death. The present study based on the position of death in the thought of existentialism and with a descriptive and analytical method, considering the importance of the role of textbooks in the mentality and thought of students, examines the function of the existentialist theme of death in the conceptual metaphors of the eleventh grade Persian textbook. Based on the study of this research, in the various texts of the 11th Farsi textbook, the three basic conceptual metaphors of "death is liberation", "death is immortality", "death is travel" and "death is destruction" are reveal among the metaphorical layers. Based on the findings of the present article, the authors of the Farsi book and the educators in teaching the textbooks of this book should pay special attention to the themes of the textbook that underestimate or emphasize the aspect of death consciousness.

Keywords:

Death,
Existentialism,
Theme,
Farsi book,
Eleventh high
school.

1 .Corresponding author

 h.dehghani@cfu.ir

DOI: 10.48310/rpllp.2025.16925.1156

Received:1402/05/18

Reviewed: 1403/02/12

Accepted:1403/10/01

PP: 24

Citation (APA): Dehghani Yazdeli, H& Heidari, J. (2025). The function of the themes of facing "death" in the 11th high school Persian book. *The Journal of research in Persian language and literature education*, 5 (4), 1-24.

 <https://doi.10.48310/rpllp.2025.16925.1156>



کارکرد بن‌مایه‌های مواجهه با «مرگ» در کتاب فارسی یازدهم متوسطه

هادی دهقانی یزدلی (نویسنده مسئول)

گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

جواد حیدری

دانشجوی کارشناس ارشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

چکیده

اگزیستانسیالیسم، مکتب فکری است که به دغدغه‌های بودن آدمی در جهان هستی می‌پردازد. از مؤلفه‌های اساسی که این افق اندیشگی سعی در تبیین آن دارد، مرگ است. اندیشمندان این رویکرد فکری، مواجهه آگاهانه انسان با مرگ را در جهان زیسته خویش از مهم‌ترین کارکرد آدمی در جهان بیرون و درون او می‌دانند. از آن‌جا که اساس تفکر آدمی در اندیشیدن به جهان خود استعاری است، استعاره‌های مفهومی یکی از مهم‌ترین محمل‌هایی است که می‌تواند مؤلفه اگزیستانسیالیستی مرگ را در خود جای دهد. پژوهش حاضر نظر به اهمیت نقش کتاب‌های درسی در اندیشه دانش‌آموزان نسبت به مقوله مرگ، بر اساس رویکرد اندیشگی اگزیستانسیالیسم با روشی توصیفی و تحلیلی تفسیری به بررسی استعاره‌های متن درسی می‌پردازد. هدف از این بررسی، تبیین چگونگی کارکرد بن‌مایه اگزیستانسیالیستی مرگ در استعاره‌های مفهومی کتاب فارسی یازدهم دوره دوم متوسطه است. براین اساس، در متن‌های گوناگون فارسی یازدهم، چهار استعاره مفهومی بنیادین «مرگ، رهایی است»، «مرگ، جاودانگی است»، «مرگ، سفر است» و «مرگ، نابودی است» خود را از میان لایه‌های استعاره‌های مفهومی دیگر آشکار می‌کنند. نظر به یافته‌های یادشده، مؤلفان کتاب فارسی و آموزشگران در یاددهی متن‌های درسی این کتاب باید التفات ویژه‌ای به انتخاب درون‌مایه‌های متن‌ها و راهبردهای تدریس داشته باشند که سوئے مرگ‌آگاهی، مواجهه و فهم درست آن را کم‌رنگ یا بر آن تأکید می‌کنند. رویکردهای آموزشی چون ساختن‌گرایی که باورهای مختلف را به میدان گفت‌وگو و ارزیابی سوق می‌دهد؛ نیز آگاهی، نقد و گفت‌وگوی مؤلفان، آموزشگران و دانش‌آموزان بر این سویه‌ها، راهی است برای پرورش ذهنیت خلاق و در نتیجه زیستنی آگاهانه و شکوفا.

DOI:

10.48310/rpllp.2025.16925.1156

واژه‌های کلیدی:

مرگ،
اگزیستانسیالیسم،
بن‌مایه،
کتاب فارسی،
یازدهم متوسطه.

۱. نویسنده مسئول

✉ h.dehghani@cfu.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱

شماره صفحات: ۲۴

۱. مقدمه

زبان و ادبیات هر فرهنگی، میراث و هویت مردم آن ملت است. آثار ادبی در گسترهٔ زبان و ادبیات فارسی نیز باورها، هنرمندی‌ها و تأملات روحی و معنوی فرهنگ و دانش ایرانی را هویدا می‌کنند. یکی از بنیادی‌ترین اجزای برنامهٔ درسی، آشنایی، خوانش و فهم دانش‌آموزان از متون برگزیدهٔ ادبی است که در کتاب‌های درسی فارسی تعبیه شده است. هدف بنیادین هر برنامهٔ درسی و فرایند یاددهی و یادگیری مؤثر، رشد فکری، عاطفی و روانی دانش‌آموزان (نوروزی و رضوی، ۱۳۹۳: ۱۱۹) و در نتیجه افزایش توانایی تحلیل، اصلاح و بهبود جامعه است (استابز، ۱۳۸۶: ۱۱۵). کتاب‌های درسی فارسی نیز به پیروی از هر برنامهٔ درسی خرد و کلان، سودای کمک به رشد خلاقیت و شکوفایی توانایی‌های ذهنی، روانی و عاطفی دانش‌آموزان را دارند.

زیستن آدمی، دائماً دربند کنکاش و کندوکاو در مفاهیم و پرسش‌هایی بوده است که با هستن و زیستن او آمیخته گردیده است. بن‌مایه‌ها و مؤلفه‌هایی که اندیشهٔ اگزیستانسیالیسم^۱ بر آن‌ها تکیه می‌کند، از اساسی‌ترین مسائل و پیچیدگی‌های زیستن و هستن بشری است. این رویکرد اندیشگی سعی دارد تا پاسخی به چرایی و راهی برای مواجهه و فهم این مسائل و مؤلفه‌ها بیابد (بلاکهام، ۱۳۹۶: ۵-۴). پدیدار مرگ از نخستین و مهم‌ترین مؤلفه‌های مورد بحث اگزیستانسیالیسم است. از این میان، تفکر استعاره یکی از مهم‌ترین ابزارهای اساسی در بازانديشي و تأمل بر سويه‌های مختلف مرگ است؛ چرا که بنیان و شالودهٔ تفکر آدمی بر اساس استعاره شکل می‌گیرد (شهری، ۱۳۹۱: ۶۱-۶۰). استعاره از جمله ابزارهای زبانی است که در تاروپود زبان آدمی تنیده شده است و بسیاری از فرآیندهای شناختی انسان در قالب فرم‌های ادبی و غیرادبی استعاره شکل می‌گیرد. استعاره‌ها ابزاری برای فهم انسان‌اند و با تأثیری که در ساختار ذهنی و زبانی آدمی دارند، یکی از راه‌های التفات به مفاهیم اگزیستانسیالیستی و اصالت وجودی است. از آن‌جا که متون آموزشی باتکیه بر عناصر زبانی از جمله استعارهٔ مفهومی^۲ در آموزش و آشکارگی این مفاهیم در افق ذهنی دانش‌آموزان نقشی اساسی دارند؛ مسألهٔ این پژوهش، بر اساس نقش و کارکرد بن‌مایهٔ^۳ اگزیستانسیالیستی مؤلفهٔ مرگ در استعاره‌های مفهومی کتاب فارسی سال یازدهم دورهٔ متوسطه شکل می‌گیرد.

۱-۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی دربارهٔ کارکرد استعارهٔ مفهومی؛ نیز مؤلفه‌ها و بنیان‌های فکری اگزیستانسیالیسم در متون گوناگون صورت گرفته است. محمدی (۱۳۹۷) در پژوهشی، کارکرد استعاره‌های مفهومی را در فرآیند آموزش و نقش آن استعاره‌ها را در ایجاد تفکر خلاق بررسی می‌کند. وی در تحقیق خود به این نتیجه می‌رسد که آموزش تفکر عمدتاً استعاره است و با استعاره‌ها به انجام می‌رسد. به باور او انتخاب

1. Existentialism

2. Conceptual metaphor

3. Theme

انواع استعاره‌های مختلف می‌تواند نتیجه آموزشی و تربیتی متفاوتی داشته باشد. در پژوهشی دیگر زندی و دیگران (۱۳۹۵) به بررسی استعاره‌های کارکردی کتاب‌های درسی فارسی دوره ابتدایی، در چارچوب زبان‌شناسی شناختی پرداخته‌اند. آن‌ها بر اساس یافته‌های خود بر این باورند که استفاده از استعاره اگزیستانسیالیستی باید در مراحل اولیه‌ای که دانش‌آموزان اطلاعات کمی در زمینه مفاهیم دارند آغاز گردد و سپس به تناسب سن و همراه با افزایش رشد شناختی، از میزان آن‌ها کاسته و از استعاره‌های پیچیده‌تر استفاده گردد. گلپایگانی (۱۳۸۹) در تحقیق خویش تفکر اگزیستانسیالیستی را در شعر خیام و حافظ مورد بررسی قرار داده است. از منظر وی، این دو شاعر اندیشمند، التفات بسیاری به هستی انسان و تعالی او داشته‌اند. وی بر اساس یافته‌های پژوهش خود به این نتیجه می‌رسد که خیام و حافظ به طریقی در اندیشه‌های فیلسوفان اگزیستانسیالیست معاصر تأثیر گذار بوده‌اند. امن‌خانی (۱۳۸۷) در پژوهشی به بررسی موضوع تقدم وجود یا ماهیت در شکل‌گیری آثار ادبی می‌پردازد. وی در این پژوهش به این نتیجه می‌رسد که باور به تقدم وجود بر ماهیت در شکل‌گیری هستن آدمی، سبب پیوند این اندیشه با خلق ژانرهایی چون رمان، داستان کوتاه و نمایش‌نامه گردیده است.

تاکنون پژوهشی که به کارکرد و نقش بن‌مایه‌های اگزیستانسیالیستی در استعاره‌های مفهومی کتاب‌های درسی بپردازد، نگاشته نشده است. نوشتار حاضر بر اساس مسأله پژوهش سعی بر آن دارد تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد؛ بن‌مایه اگزیستانسیالیستی مرگ چه کارکردی در استعاره‌های مفهومی کتاب فارسی یازدهم دارد؟ کدام یک از استعاره‌های مربوط، بسامد بیشتری در متن‌های فارسی یازدهم دارند؟ نظر به اهمیت مؤلفه اگزیستانسیالیستی مرگ، مؤلفان و آموزشگران کتاب‌های درسی چه رویکردی را باید نسبت به انتخاب و یاددهی متون و گزاره‌های استعاری در پیش گیرند؟ این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی تفسیری به بررسی کارکرد بن‌مایه اگزیستانسیالیستی مرگ در بافت و زمینه متن‌های کتاب درسی یادشده می‌پردازد و در بررسی خود با پاسخ به پرسش‌های یادشده، نقش و کارکرد بن‌مایه اگزیستانسیالیستی مرگ را در استعاره‌های مفهومی آن کتاب تبیین و آشکار می‌کند. بر اساس این تبیین، استعاره‌های مفهومی کتاب فارسی یازدهم در چهار ساحت تقابلی و تناسبی «نابودی»، «جاودانگی»، «رهایی» و «سفر» با بن‌مایه اگزیستانسیالیستی مرگ ارتباط می‌یابند. این پژوهش برای استناد به متن کتاب درسی، از دو نشانه اختصاری خاص نیز استفاده خواهد کرد؛ در ارجاع درون‌متنی این نوشتار، منظور از نشانه‌های اختصاری «ب»؛ بیت و «م»؛ مصراع خواهد بود.

۲. مبانی نظری

۲-۱. اگزیستانسیالیسم

اگزیستانسیالیسم، اندیشه فلسفی است که در نیمه اول قرن بیستم در آلمان رواج یافت؛ سپس به فرانسه، ایتالیا و سایر نقاط جهان رسید و در محافل ادبی و مطبوعاتی تأثیر گذاشت. درباره سرچشمه‌های این اندیشه «برخی آغاز آن را از اندیشه‌های کی‌یرگارد^۱ می‌دانند؛ اما به‌طور رسمی

فلسفهٔ اگزیستانسیالیسم از اندیشه‌های مارتین هایدگر^۱، کی‌یرکگارد و یاسپرس^۲ نشأت گرفت و توسط ژان پل سارتر^۳ و سیمون دوبوار^۴ و تا حدی آلبر کامو^۵، بیان ادبی یافت» (داد، ۱۳۷۸: ۴۸). وجه اشتراک متفکران این مکتب باور به حق تقدم وجود بر ماهیت است. به باور آن‌ها انسان موجودی است که وجود او بر ماهیتش تقدم دارد؛ بدین معنا که انسان پیش از این‌که جهان اطراف خود را بشناسد و یا حتی پیش از این‌که خود را به دیگران بشناساند، موجود می‌گردد؛ متوجه خود می‌شود و آن‌گاه در جهان سر برمی‌کشد و تعریفی از خود به‌عنوان موجودی آزاد ارائه می‌دهد. چنین اندیشه‌هایی در تفکر اندیشمندان و فیلسوفان ایرانی نیز سابقهٔ دیرینه داشته است؛ «از دیدگاه حکمت متعالیه وجود اصیل است؛ یعنی واقعیت خارجی ما به‌ازای مفهوم وجود است و ماهیت تنها نشان‌دهندهٔ قالب‌های وجود عینی است که در ذهن منعکس می‌شود» (برنجکار، ۱۳۸۷: ۱۰۸).

سارتر مبتکر فلسفه وجودی اگزیستانسیالیسم بر این باور است که «اساس زندگی و اصل جهان هستی روی من و شما گذاشته شده است؛ زیرا اگر ما نباشیم دنیا وجود نخواهد داشت و اگر هم هستی وجود داشته باشد، برای ما وجود دارد» (سارتر، ۱۳۹۶: ۳۲۴). وی همه را به شناخت انسان و بحث و گفت‌وگو دربارهٔ وجدان آدمی تشویق می‌کند و بر این اندیشه تأکید می‌کند که انسان در هستی، انسان است و در هر پدیده‌ای تأثیر می‌گذارد (همان، ۳۳۱). اندیشهٔ اگزیستانسیالیسم به مخاطب خود تأکید می‌کند تا چگونه زندگی کردن را بیاموزد. از این منظر وظیفهٔ انسان، شناختن و پی‌بردن به وجود خویشتن انسان است نه مسائل دیگر؛ زیرا پرداختن به هر واقعیتهایی جز واقعیت اخلاقی خویشتن انسان، موجب گمراهی است. انسان تنها به‌وسیلهٔ خود می‌تواند شناخته شود و هدف از این شناخت خویشتن انسان «دستیابی به یک تصمیم و نوسازی آن است» (بلاکهام، ۱۳۹۶: ۱۵)؛ چراکه «وجود عبارت است از حرکت به سوی خویش» (همان). به باور کامو اراده، اختیار و تکاپوی آدمی برای زندگی کرامت و شرافت زندگی او را می‌سازد (نیکل، ۱۳۹۷: ۹۳). هدف اگزیستانسیالیسم، یاری رساندن به فرد برای ساختن خود و به دست آوردن تجربه‌های جدید و تحلیل و بررسی آن‌ها است. بر همین اساس، سارتر انسان را مسئول کارهای خود و نگران سرنوشت خویش می‌داند (بلاکهام، ۱۳۹۶: ۲۴۰-۲۳۸). در این نگرانی و مسئول بودن در سرنوشت خویش، مرگ‌آگاهی زمینه و ابزار اصلی آدمی برای مواجهه با مرگ است. اگزیستانسیالیسم از نظرگاه مسائل شناختی و روانی همواره بر مؤلفه‌هایی همچون «آزادی، مرگ و معنای هستی» تأکید دارد (یالوم، ۱۳۹۶ الف: ۲۸).

۲-۱-۱. مرگ

اندیشیدن دربارهٔ مرگ، موضوعی است که عمر آن به درازای تاریخ زندگی بشر است. از ماقبل تاریخ دوگونه مقاومت در برابر مرگ از کنش و منش آدمی آشکار شده است. در یک سو ذهنیت بشری با

1. Martin Heidegger
2. Karl Jaspers
3. Jean-Paul Sartre
4. Simone de Beauvoir
5. Albert Camus

خلق اسطوره‌ها و آیین‌های ماندگار به صورت زندگی پس از مرگ به مواجهه با مرگ پرداخته است و از سویی دیگر از طریق همان آیین‌ها و اسطوره‌ها اندیشه بازتولد را در باور خود زنده نگه می‌داشته است (مورن، ۱۳۹۴: ۵۸). به باور فروید، انسان برای غلبه بر مرگ اسطوره‌های نامیرا و جاویدان را در ذهن و دنیای بیرون خود خلق می‌کند (یالوم، ۱۳۹۶ الف: ۸۰). مواجهه آدمی با هستی خویش و مرگ موضوعی است اساسی که از اندیشه‌های محوری فیلسوفان بوده است (شوپنهاور، ۱۳۹۲: ۳۱). از این میان به ویژه اندیشمندان اگزیستانسیالیست نیز در اندیشه‌های خود بسیار به رویارویی آدمی با موضوع هستی، نیستی و مرگ پرداخته‌اند (سارتر، ۱۳۹۶: ۱۷). هایدگر یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان اگزیستانسیالیست معاصر در تأملات و اندیشه‌های خویش بر سوژه هستی، زمان، تنهایی و پرتاب‌شدگی آدمی در زیست‌جهان خود تکیه می‌کند. وی در افق فکری خویش و در رویارویی آدمی با نیستی و مرگ بر یک هستی در خود متعالی تکیه و اصرار می‌رود (بلاکهام، ۱۳۹۶: ۱۶۴). کی‌رکگارد باتکیه بر پدیدار مرگ، از سوژه دیگری به آن نظر می‌کند. او بر این باور است که مرگ باید تمام ظرفیت ذهن و اندیشه آدمی را در خود درگیر کند. از منظر او مرگ در زندگی آدمی به سان وظیفه‌ای است که باید به گونه‌ای وجودی بر تحقق آن پای فشرد (همان، ۱۶۶). سارتر در تأملات خویش بر پیوند هستی و نیستی تکیه می‌کند و بر این اندیشه است که «هستی و نیستی همیشه در برابر هم قرار دارند و وجود یکی وابسته به دیگری است» (سارتر، ۱۳۹۶: ۲۱).

اندیشه مرگ در آثار گوناگون هنری، ادبی و فلسفی چارچوب اصلی ژرف‌اندیشی‌های انسانی و بنیاد خلاقیت هنری و ادبی آدمیان است (یالوم، ۱۳۹۶ ب: ۱۷۲). همه آدمیان در طول زندگی خویش به مرگ اندیشیده‌اند؛ اما این موضوع در بین شاعران و فیلسوفان و آثار آنها نمود ویژه‌ای داشته است؛ چراکه دغدغه مرگ و جاودانگی یکی از اساسی‌ترین اشتغالات ذهنی و روانی آنان بوده است؛ حتی «نوستار از همان زمان اختراعش شکستن طلسم میرایی بوده است» (کریستوا، ۱۳۹۸: ۲۷۹). کتاب اعترافات تولستوی حاصل درگیری و رویارویی وی با مفهوم مرگ بود. مرگ از همان آغاز درون‌مایه همیشگی آثار تولستوی بوده است (کاردن، ۱۳۸۹: ۴۹). در برخی متون فلسفی، ادبی و هنری، شکایت از مرگ و میرایی یکی از علل پیدایش بدبینی فلسفی نسبت به موضوع مرگ بوده است (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۳۷). همین سوژه نبودگی در مرگ که هستن آدمی را به یغما می‌برد، اساس دغدغه و اندیشیدن متفکران اگزیستانسیالیست و همچنین رویکردهای روان‌کاوی و روان‌شناسی است (ر.ک کاسر، ۱۳۹۵: ۸۳-۸۸). جدا از ذهنیت آدمی، حتی احساسات آدمی نیز در هراس و اضطراب مرگ پیچیده شده‌اند. آرزوی تا ابد دوست داشته شدن و در یادها ماندن، آرزوی انجماد زمان، باور به آسیب‌ناپذیری شخص و آرزوی ادغام در دیگری ریشه در اضطراب مرگ و فرونشاندن آن دارد (یالوم، ۱۳۹۶ الف: ۸۰). انسان از مرگ می‌هراسد و این هراس در «پرستش، کارآیی، رشد و لذت» سانسور می‌گردد (کریستوا، ۱۳۹۸: ۱۷۹).

استعاره‌های مفهومی، یکی از اساسی‌ترین اجزای زبان و اندیشه‌ورزی آدمی است؛ چراکه «استعاره در زندگی روزمره ما نه تنها در زبان؛ بلکه در اندیشه و عمل ما نیز نفوذ دارد. ماهیت نظام مفهومی عادی ما که اندیشه و عمل ما مبتنی بر آن است، از بنیاد، استعاری است» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۶: ۹). استعاره مفهومی اصطلاحی است که در زبان‌شناسی شناختی به فهم یک موضوع یا گستره مفهومی بر اساس حوزه مفهومی دیگر دلالت می‌کند؛ «گرایشی هست به این‌که پیش از قبول واقعیت هرچیز تقریری برونی از آن جست‌وجو شود» (نیکل، ۱۳۹۷: ۳۱۳). بر اساس این گرایش، از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی استعاره عبارت است از «درک یک حوزه مفهومی در قالب حوزه مفهومی دیگر؛ زندگی به مثابه سفر، بحث به مثابه جنگ نمونه‌هایی هستند که در زبان ما جاری‌اند. به عبارتی؛ حوزه مفهومی «الف» همان حوزه مفهومی «ب» است که به آن استعاره مفهومی گفته می‌شود. یک استعاره مفهومی از دو حوزه مفهومی تشکیل می‌شود که در آن یک حوزه در چارچوب حوزه دیگر درک می‌شود» (کوچش، ۱۳۹۳: ۱۵-۱۴). حوزه‌های مبدأ نوعاً عینی^۱ و شفاف‌تر هستند و در مقابل، حوزه‌های مقصد نسبتاً انتزاعی‌ترند^۲ و توصیف‌شان دشوارتر است (همان، ۳۴)؛ هرچند بسیاری از حوزه‌های مبدأ و مقصد نیز می‌توانند ذهنی باشند، اما باز حوزه مبدأ برای ذهن آدمی آشنا تر و قابل فهم‌تر است. مفهوم استعاری «عشق، سفر است» را در نظر بگیریم. در این‌جا ما با دو حوزه مفهومی «عشق» و «سفر» رو به رو هستیم که حوزه انتزاعی‌تر «عشق» را بر اساس حوزه عینی‌تر «سفر» درک می‌کنیم. در این فرآیند مجموعه‌ای از تناظرهای نظام‌مند میان مبدأ و مقصد نمایان می‌گردد که عناصر سازه‌ای حوزه مبدأ را بر عناصر سازه‌ای حوزه مقصد منطبق می‌کند. به این تناظرهای مفهومی در بیان فنی انطباق گفته می‌شود (همان، ۲۲-۲۱). استعاره‌های مفهومی بر اساس نوع نگرش شناختی آن‌ها به سه گروه اصلی جهتی، ساختاری و هستی‌شناختی تقسیم‌بندی شده‌اند.

۱-۲-۲. استعاره جهتی

در استعاره جهتی^۳ سازمان‌دهی کاملی از مفاهیم نسبت به دیگر مفاهیم صورت می‌گیرد. مفاهیم در این نوع استعاره بر اساس جهت‌گیری فضایی همچون: بالا، پایین، عقب، جلو، دور، نزدیک و غیره سازمان‌دهی می‌شوند. این سمت‌گیری‌های فضایی در تجربه عینی و فرهنگی ما ریشه دارند و همچنین از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت‌اند؛ «ما بدن‌هایی از این نوع داریم و این بدن‌ها در محیط فیزیکی به شکلی عمل می‌کنند که می‌بینیم و مفهومی از جهت‌گیری فضایی به دست می‌آید؛ برای مثال شادی بالا است. در این وضعیت که مفهوم شادی سمت‌گیری بالا دارد، منجر به عبارتی؛ چون امروز احساس می‌کنم آن بالاها هستم می‌شود» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۶: ۲۴-۲۳). بنابراین «در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان گفت، کمابیش تمام مطلوب‌ها بالا و تمامی نامطلوب‌ها پایین قرار دارند؛ برای مثال شادی،

1. Objective
2. Adjective
3. Directional metaphor

آگاهی و تسلط بالا است و اندوه، عدم آگاهی و تحت تسلط بودن، استعاره فضامدار پایین محسوب می‌شوند» (بیابانی و طالبیان، ۱۳۹۱: ۱۱۱).

۲-۲-۲. استعاره ساختاری

استعاره ساختاری^۱، آن دسته از استعاره‌های مفهومی است که از طریق آن‌ها یک مفهوم بر حسب مفهوم دیگر، ساخته می‌شود. به بیان دیگر، به سامان‌دهی یک مفهوم در چارچوب مفهوم دیگر، استعاره ساختاری گفته می‌شود (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷: ۲۱). گزاره‌هایی؛ چون «بحث جنگ است، ادعاهای شما قابل دفاع نیستند، انتقادهای او درست به هدف اصابت کردند. من استدلال او را در هم کوبیدم ... بحث در قالب جنگ به معنای واقعی کلمه، پیروزشدن یا شکست خوردن است. کسی که با او در حال صحبت هستیم، حریف خودمان است که به مواضع او حمله و از مواضع خود دفاع می‌کنیم» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷: ۱۰). در این نوع استعاره، «حوزه مبدأ، ساختار معرفتی پرمایه‌ای است برای شناسایی حوزه مقصد؛ به بیان دیگر، کارکرد شناختی استعاره‌ها است که گوینده را قادر می‌سازد حوزه مقصد (الف) را با استفاده از ساختار مبدأ (ب) درک کند» (کوچش، ۱۳۹۳: ۶۲).

۲-۲-۳. استعاره هستی‌شناختی

بدن آدمی از اولین ساحت‌های وجودی او است که به آن آگاهی و اشعار می‌یابد. تجربه‌هایی که ما از اشیا و به‌ویژه بدن خود داریم، بنیان ساخت استعاره‌های هستی‌شناسی را مهیا می‌کنند (قاسم‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۰۸). استعاره هستی‌شناختی^۲ شیوه‌هایی را برای ما فراهم می‌کند که با آن‌ها مفاهیم نامحسوسی همچون احساسات و عقاید را مانند یک هستی جدید فهم و درک می‌کنیم. این نوع استعاره در واقع ایجاد یک گستره برای مفاهیم مقصد است تا بتوان موضوعات انتزاعی را به کمک ساختار هستی حوزه مبدأ در ذهن تداعی کرد؛ یعنی مفاهیم انتزاعی که مربوط به تجربه‌هایی‌اند که به صورت شفاف و واضح صورت‌بندی نشده‌اند و یا مبهم و انتزاعی‌اند (کوچش، ۱۳۹۳: ۶۴). در نتیجه حوزه‌های مقصد همچون یک شی در نظر گرفته می‌شوند تا بهتر بتوان آن‌ها را درک کرد. ما برای شناسایی تجربیات خود و یا اشاره به آن‌ها از این نوع استعاره استفاده می‌کنیم (همان، ۶۴).

۳. بحث و بررسی

از میان کتاب‌های درسی، کتاب فارسی پایه یازدهم دوره دوم متوسطه، بر بنیاد رویکرد عام یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و با توجه به عناصر پنج‌گانه «علم، تفکر، ایمان، اخلاق و عمل» و جلوه‌های آن در چهار پهنه «خود، خلق، خلقت و خالق» بر پایه اهداف «برنامه‌ریزی درسی» سازمان‌دهی و تألیف شده است. بخش‌های این کتاب عبارت‌اند از؛ ستایش. فصل یکم: ادبیات تعلیمی.

1. Structural metaphor
2. Ontological metaphor

فصل دوم: ادبیات پایداری. فصل سوم: ادبیات غنایی. فصل چهارم: ادبیات سفر و زندگی. فصل پنجم: ادبیات انقلاب اسلامی. فصل ششم: ادبیات حماسی. فصل هفتم: ادبیات داستانی. فصل هشتم: ادبیات جهان و در پایان نیایش (فارسی یازدهم، ۱۳۹۹). در این بخش از پژوهش، نخست استعاره‌های مفهومی کتاب فارسی یازدهم بررسی می‌شود و سپس ارتباط هریک از آن‌ها با مؤلفه و عنصر اساسی اندیشهٔ اگزیستانسیالیسم؛ یعنی مرگ تحلیل و توصیف و تبیین خواهد شد. بدین ترتیب، اساس این بررسی، مؤلفه اگزیستانسیالیستی یادشده است که بر بنیاد آن کارکرد انواع استعاره‌های مفهومی و بن‌مایه‌های آن‌ها در ارتباط با مؤلفهٔ مذکور، متمایز، مشخص و تحلیل خواهد گردید.

۳-۱. مرگ، سفر است.

سفر از طرح‌واره‌های اصلی ذهن آدمی است که حتی سوئهٔ مذهبی و اعتقادات دینی انسان را نیز رنگ و لعاب می‌بخشد (وايتهد، ۱۳۹۵: ۳۹). از منظر خلاقیت هنری و ادبی نیز «همهٔ آثار بزرگ ادبی کلاسیک، روایت سفرهای درازند» (کوئیلو، ۱۳۹۴: ۱۸۰). درس نخستین کتاب فارسی یازدهم با حکایتی از سعدی آغاز می‌شود که انگارهٔ مرگ یکی از مفاهیم ژرف‌ساختی استعاره‌های مفهومی نهفته در آن است.

بگیر ای جوان دست درویش پیر	نه خود را بیفکن که دستم بگیر
خدا را بر آن بنده بخشایش است	که خلق از وجودش در آسایش است (فارسی
	یازدهم، ۱۳۹۹: ۱۳؛ ب ۱۴-۱۳)
کسی نیک بیند به هر دو سرای	که نیکی رساند به خلق خدای (همان، ۱۳؛
	ب ۱۷)

سعدی در بیت آغازین ابیات آمدهٔ این حکایت با همنشین کردن دو کلیدواژهٔ «جوان» و «پیر» بر سیر عمر آدمی از آغاز به سوی پایان و در نتیجه مرگ اشاره می‌کند. او در بیت هفدهم سرمنزل نهایی بشر را سرایی دیگر می‌بیند که آسایش و به‌روزی در آن منزل بسته به نیکی و شفقت آدمی در سرای نخستین است. پدیدار «مرگ» در این حکایت با استعارهٔ بنیادین «مرگ، سفر است» آشکار می‌شود و نگرانی آدمی را - دربارهٔ سرنوشت خویش در جهان بعد از مرگ - با استعاره‌های مقدماتی دیگر بافت شعری ارائه می‌دهد. استعاره‌هایی؛ همچون جهتی «نیرو، بالا است»، «ضعف، پایین است»، «جوانی، بالا است»، «پیری، پایین است» (ب ۱۳)، «خدا، بالا است»، «بخشش، بالا است» (ب ۱۴) و ساختاری «نیکی، کالا است» (ب ۱۷). شاعر در بیت‌های یادشده از این حکایت به مخاطب خود تأکید می‌کند که چگونه می‌تواند از تشویش و نگرانی دربارهٔ مرگ و سرنوشت پایانی خویش رها گردد. سعدی در نهایت، نوع نگرش و برداشت خود از مرگ را با استعارهٔ ساختاری «عمل، دانه است» در بیت پایانی پایه‌ریزی می‌کند. در این استعاره «کاشتن دانه» در حوزه مبدأ و «عمل» در حوزه مقصد طرح‌ریزی می‌گردد. دانهٔ عمل در سفر مرگ که به‌سان فرورفتن در خاک است، در سرای پسین به بار خواهد نشست. زنده شدن دوباره و رویش مجدد، نگاشت این دو حوزه را سامان‌دهی می‌کند؛ تفکری که در آن مرگ مقدمهٔ تولدی دوباره خواهد بود. دیدگاه سعدی نسبت به مرگ در این حکایت، دیدگاه واقع‌بینانه‌ای است که

راه میانه‌ای را در اندیشیدن به مرگ و زندگی آن جهانی در پیش گرفته است. وی بر این باور است که پایبندی به مهر و شفقت شرط لازم برای تدارک سفر مرگ و سعادت در سرای بازپسین است. از دیدگاه اگزیستانسیالیستی، مواجهه‌ای این چنین با مرگ و اندیشیدن به آن لازمه مرگ‌آگاهی و فهم این نکته است که مرگ بخشی از زندگی و هستن آدمی است. این مرگ‌آگاهی و تصور از مرگ «تنها چیزی است که به روح ما اعتدال می‌بخشد» (کاستاندا، ۱۳۶۴: ۵۵).

خلاف بخش نخستین درس دوم با عنوان «قاضی بست» که نمودار هراس از مرگ‌آگاهی است، بخش پایانی این متن درسی در تقابل با هراس از مرگ قرار می‌گیرد. در این بند، فهم «مرگ» در هیئتی دیگر در ذهنیت و کنش شخصیت داستانی هویدا می‌گردد. «مرگ، سفر است» استعاره‌ای مفهومی است که پایان آن سفر به حضور در دادگاه و محکمه الهی می‌انجامد. قاضی بست و فرزندش هدایایی را که امیر مسعود برای آن‌ها فرستاده است، نمی‌پذیرند و در توجیه کنش خویش این‌گونه پاسخ می‌دهند؛

زندگانی خواجه عمید دراز باد؛ علی ایّ حال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموختم و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردم؛ پس، چه جای آن که سال‌ها دیده‌ام. و من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آن چه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجت‌مند نیستم (فارسی یازدهم، ۱۳۹۹: ۲۰).

در بند اخیر استعاره‌های مفهومی مقدماتی که در بطن گزاره‌های زبانی آن می‌گنجند؛ عبارت‌اند از استعاره ساختاری «داشتن، بند است»، «زندگی، مسیر است»، «علم، راهبر است»، «قیامت، دادگاه است»، «دنیا، مال بی‌ارزش است» (همان، ۲۰). این استعاره‌های مقدماتی به استعاره بنیادین «مرگ، سفر است» می‌انجامد. قاضی و پسرش بر این سفر و منزلگاه پایانی آن آگاهند. در اندیشه اگزیستانسیالیسم «مرگ مانند واسطه‌ای عمل می‌کند و انسان را از یک مرتبه هستی به مرتبه بالاتری می‌برد» (یالوم، ۱۳۹۶ الف: ۲۳۲). پدر و پسر زاهد با آگاهی از سفر مرگ و محکمه پس از آن، خود را از بند و دام مال و مکنت دنیایی می‌رهانند و در دام فریفتگی وسوسه‌های زر و سیم اسیر نمی‌گردند و بدین ترتیب منش و روش خویش را در مرتبه بالاتری از خویشتن آگاهی قرار می‌دهند.

۲-۳. مرگ، نابودی است.

زندگی در ذهن بشری نماد هستن و موجود بودن است. هر چیزی که اجزا و عناصر این نماد را بی‌اثر کند برای انسان سمبل نابودی و در نتیجه هراس‌آور خواهد بود؛ چرا که در این پنداشت از بودن و هستن، «زندگی، ما را با خیرهایی آشنا می‌کند که مرگ، ما را از آن‌ها محروم می‌کند» (نیکل، ۱۳۹۷: ۷۵). درس دوم با عنوان «قاضی بست» از کتاب تاریخ بیهقی انتخاب شده است. متن درسی، حکایت

امیر مسعود را روایت می‌کند که روزی برای تفرج به کنار رود هیرمند رفته است. او در حادثه‌ای به‌شدت مجروح می‌شود؛ با این حال به زعم خویش از چنگ مرگ رهایی یافته است؛ امیر از آن جهان آمده مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک به مستحقان و درویشان دهند شکر این را (فارسی یازدهم، ۱۳۹۹: ۱۷).

کلیدواژه‌ای اساسی چون «از آن جهان آمده»، در عبارات زبانی این بند، استعاره‌های ساختاری «مرگ، سفر است»، «زندگی، نعمت است» را (همان) سامان می‌دهند. در استعاره نخست، «سفر» در حوزه مبدأ قرار جای می‌گیرد و «مرگ» در حوزه مقصد. بازگشتن از سفر در این حوزه مفهومی از متن درس، نگاشت بین مبدأ و مقصد را شکل می‌دهد؛ اما شرح این بازگشت و شکر آن، نمودار ترس از مرگی است که ابعاد وجود سلطان غزنوی را فرا گرفته است و با دستور دادن صدقه‌های گزاف سعی بر شکرانه بازگشت از سفر مرگ را دارد. در این بند طرح‌واره سد و مانع بر راه زندگی شکل می‌گیرد؛ مرگ همچون مانعی بر راه عیش زندگی است که سلطان به پاس غلبه بر آن به شکرگزاری گشاده‌دستانه فرمان می‌دهد. در این‌جا شخصیت اصلی روایت سودای پرهیز از مرگ‌آگاهی را در ذهن و کنش خویش می‌پرواند؛ زیرا او جوادانگی خویش را در رهایی از سفر مرگ می‌داند و این چنین در بطن لایه‌های استعاره‌های مقدماتی پیشین، استعاره بنیادین «مرگ، نابودی است» در ذهنیت شخصیت اصلی روایت داستانی شکل می‌گیرد؛ زیرا «نابودی یکی از دلهره‌های اساسی انسان است» (پالوم، ۱۳۹۶ الف: ۱۵۸). حال آن‌که «مرگ همان قدر مهم است که تولد؛ و مانند تولد بخشی جداناپذیر از زندگی است» (یونگ، ۱۳۹۲: ۳۷۸).

درس پنجم با عنوان «آغازگری تنها» تصویرگر کشوری دورافتاده از پیشرفت‌های علمی، صنعتی و فرهنگی ایران در دوران قاجار است. شاه قاجار در سایه هراس از همسایه شمالی ایران تدبیر مُلک و مملکت خویش را از دست وانهاده است؛ هراس و بی‌عملی که ریشه در اضطراب و ترس از رویارویی با مرگ دارد.

شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح‌های پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود (فارسی یازدهم، ۱۳۹۹: ۳۹) ...
بادهای اواخر زمستان، ناله‌های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه تا فراز قله‌های قفقاز می‌برد. نگاه فزون‌خواهانه و دهشت‌بار روس‌ها به فراتر از این‌ها دوخته شده بود (همان: ۴۱).

در بند اخیر همنشینی واژگانی از قبیل قدرت، آگاهی، سلاح‌های پیشرفته و سایه وحشت در بافت عبارات زبانی، مفهوم «مرگ» را تداعی می‌کند که در کنار همنشینی با عبارات‌های زبانی دیگر این بند، فضای هراس از مرگ را هویدا می‌سازد. استعاره‌های مفهومی ساخته‌شده در این بند عبارت‌اند از؛ استعاره‌های ساختاری «کشور، خانه است»، «ارتش، ساختمان است»، (همان، ۳۹) «میل، نگاه است»،

«دشمن، دزد است»، «تصاحب، دوختن است»، «پیروزی، تصاحب است»، «شکست، ازدست دادن است» (همان: ۴۱)، جهتی «قدرت، بالا است»، «ترس، پایین است» (همان، ۳۹)، هستی‌شناسی «سلاح، حیوان وحشی است» (همان)، «باد، انسان است» (همان، ۴۱). این استعاره‌های خرد، مقدمه‌ای است برای ظهور استعاره بنیادین «مرگ، نابودی است» که در ذهنیت و منش شاه قاجار شکل گرفته است. این چنین است که هراس از مرگ باعث مادی‌گرا شدن و طلب لذت بسیار می‌گردد (کاسر، ۱۳۹۵: ۸۶) و شاه قاجار را از خطر کردن و وانهادن آسایش و رفاه خویش برای حفظ ملک و مملکت باز می‌دارد؛ حال آن‌که مرگ سرنخی برای زندگی اصیل است و پیوندی بنیادین با اصالت و وحدت هستی آدمی دارد (بلاکهام، ۱۳۹۶: ۱۴۸). از سویی دیگر بخش‌های پایانی این درس، به نقد این ذهنیت و منش هراس‌آمیز از مرگ می‌پردازد؛

مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر، گریزان هستند؛ آخر چشم‌شان را می‌زند و خسته‌شان می‌کند. جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رو در روی جبهه‌هاست. لازمه حضور و مبارزه در هر دو جبهه، عشق است. با این تفاوت که در جبهه بیرون، شجاعت کارسازتر است و در این یک، درایت (فارسی یازدهم، ۱۳۹۹: ۴۲).

استعاره‌های ساختاری «جهالت، کوری است»، «مغز، خانه است»، «بحث و استدلال، جنگ است»، «آگاهی، بینایی است»، «مبارزه، عشق است» و هستی‌شناسی «اندیشه، گیاه است»، «شجاعت، ابزار است»، «درایت، ابزار است» (همان: ۴۲) استعاره‌های خردی‌اند که در بندهای پایانی درس بر مرگ‌آگاهی و مواجهه با آن تأکید می‌کنند. مرگ آگاهی و در نتیجه تغییر منش و تلاش در به‌دست گرفتن سرنوشت خویش از مؤلفه‌های مهم زیستن آدمی‌اند که با مبانی اگزیستانسیالیسم پیوند مستقیم دارد (یالوم، ۱۳۹۶ الف: ۲۳۲).

۱-۲-۳. جاودانگی، یادکردن است.

زمان مؤلفه بنیادینی است که اندیشمندان در ارتباط با هستی و نیستی به آن پرداخته‌اند (رک. هایدگر، ۱۳۹۸) در افق اندیشگی و زیست آدمی «اندوه ناشی از زمان وجود دارد» (مورتی، ۱۳۹۴: ۱۱). میل آدمی به جاودانه بودن در این جهان برگرفته از هراسی است که آدمی از زمان دنیایی و مرگ دارد. در این سوئه فهم از مرگ، رخداد مرگ وادی نیستی و نابودی است. بر اساس اندیشه لاکان «هیچ کس نمی‌تواند حقیقتاً مرگ خودش را مورد واری قرار دهد؛ چراکه نه مرگ و نه تولد راه حلی در دال نمی‌یابند» (اگلند، ۱۳۹۲: ۳۶۴). از آن‌جا که میل ذاتی انسان بر همیشه‌ماندن است، در مقابله با این نیستی و نابودگی که از حادثه مرگ برمی‌خیزد، آدمی ابزار و راه‌کاری برای خویش می‌جوید تا عطش جاودانگی و ماندگی خویش را فرو بنشاند. «ساختمان روانی ما حاصل و تجلی فرهنگ ما است و ما با قالب و زمینه فرهنگی خاص خود به همه چیز نگاه می‌کنیم» (مورتی، ۱۳۹۳: ۲۵). بر این اساس این

وجهه از فهم مرگ و در یادهای دیگران ماندن برای رویارویی با آن از جمله این ابزارها است. حکایت کوتاه «چنان باش» متنی از «گنج حکمت» درس هشتم است. در این روایت شیخی در نصیحت به مریدی که در حال نوشتن حکایت دیگران است، می‌گوید؛

شیخ گفت: یاعبدالکریم، حکایت‌نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند (فارسی یازدهم، ۱۳۹۹: ۷۴).

استعاره‌های ساختاری «جهان، کتاب است»، «زندگی، داستان است» بافت زبانی این روایت کوتاه را شکل می‌دهند. استعاره‌های یادشده مقدمه‌ای است برای آشکارگی استعاره مفهومی «جاودانگی، یادکردن است». میل به جاودانگی اساسی‌ترین مؤلفه در ذهنیت و فرهنگ بشری است؛ به باور ارنست بکر «تمام تمدن بشری اصولاً حاصل پروژه‌های جاودانگی است» (هنسن، ۱۳۹۹: ۱۷۱). شیخ زیستنی را به مرید خویش توصیه می‌کند که دیگران بتوانند آن را در خاطر خود ثبت کنند. ثبت، ضبط و نگاشتن رویدادها، حوادث و روی‌هم‌رفته «نوشتار از همان زمان اختراعش، شکستن طلسم میرایی بوده است» (کریستوا، ۱۳۹۸: ۲۷۹).

میل به جاودانگی و به یادگار ماندن سخن برای رسیدن به این آرزو در متن درسی نهم نیز به‌خوبی آشکار گردیده است. درس نهم روایتی است داستانی با عنوان «ذوق لطیف» که یاد و یادگار آدمی بنیان آن را شکل می‌دهد؛

برای من قصه‌های شیرینی می‌گفت؛ که او و مادرم، هر دو، آن‌ها را از مادر بزرگ‌شان به یاد داشتند. از این مادر بزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می‌زدند که عمر درازی کرده و سخنان جذابی گفته بود. به او می‌گفتند «مادر جون». ورد زبان‌شان بود: «مادر جون این‌طور می‌گفت، مادر جون اون‌تر می‌گفت» ... سعدی که انعطاف جادوگرانه‌ای دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد (فارسی یازدهم، ۱۳۹۹: ۷۷).

در روایت ذوق لطیف، «قصه، غذا است»، «عمر، مسیر است»، «سخن، سحر است» (همان) استعاره‌های هستی‌شناسی و ساختاری مقدماتی‌اند که به استعاره کلان «جاودانگی، یادکردن است» ختم می‌شوند. گزاره‌های زبانی؛ همچون به‌یادداشتن، عمر دراز، ورد زبان‌شان بود، نشانه‌هایی‌اند که بر این استعاره بنیادی تکیه می‌کنند. بدین ترتیب مادر بزرگ با سخنانی که از خود بر جای گذاشته است، خود را در ذهن راویان نقل‌های خویش جاودانه کرده است. در اندیشه برخی متفکران بزرگ فلسفی این جاودانگی نام و یاد که بعد از مرگ برای آدمی به میراث می‌ماند، دغدغه‌ای اساسی است. شوپنهاور بر این باور است که شهرت آدمی پس از مرگ از شهرت در زمانه زنده‌بودن او والاتر است (شوپنهاور، ۱۳۹۲: ۱۳۹). چنین میلی به جاودانگی و فراموش‌نشدن در روان‌خوانی درس نهم نیز خود را هویدا می‌کند؛ استعاره‌های ساختاری «اندیشه، نقشه است»، «پیمان، ریسمان است»، «دوستی، عهدنامه است»، «عمر، کالا است» (فارسی یازدهم، ۱۳۹۹: ۸۳)، در همنشینی با تصویر چیدن شکوفه (عمر/ جوانی) و

صفحات کتاب (زندگی) جای می‌گیرد و در نتیجه بافت زبانی و استعاره‌ی متن بر مبنای استعاره «جاودانگی، یادکردن است» سامان می‌یابد.

رفقا گفتند: طرح پیمان را به رفیق خیال‌پرست خودمان، رها می‌کنیم و مرا نامزد آن کار کردند. من یک دانه شکوفه سیب چیده، گفتم: «بیایید هر پنج نفر پس از بستن پیمان، یک برگ از این شکوفه را جدا کرده، آن را در خانه خویشت میان اوراق کتابی، به یادگار ایام جوانی ضبط کنیم (همان).

۳-۳. مرگ، رهایی است

جهان اندیشگی انسان از منظرهای متفاوتی به پدیدار مرگ نگریسته است. در ذهنیت بدوی و اسطوره-ای بشر، مرگ «برادر خوب» پنداشته می‌شود تا اسکلت‌های هراس‌آور قرون وسطی (گادامر، ۱۳۹۲: ۴۴۴). در این منظرگاه، مرگ تجربه انسان‌شدن ما را رقم می‌زند (همان، ۴۳۸)؛ «زندگی، در مرگ که هدف او است پایان می‌یابد» (یونگ، ۱۳۹۲: ۳۷۸) و حتی صعود و نقطه اوج زندگی نیز برای هدف مرگ ساخته و پرداخته می‌گردند (همان). درس سوم با عنوان «در امواج سند» داستان مقاومت و شجاعت سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه را در برابر هجوم چنگیز و لشکریانش روایت می‌کند؛

نهران می‌گشت پشت کوهساران به روی نیزه‌ها و نیزه‌داران (فارسی یازدهم، ۱۳۹۹: ۲۸؛ ب ۲-۱)	به مغرب سینه‌مالان قرص خورشید فرو می‌ریخت گردی زعفران رنگ
به زیر دامن شب در سیاهی فروغ خرگه خوارزمشاهی (همان؛ ب ۶-۵)	نهران می‌گشت روی روشن روز در آن تاریک شب می‌گشت پنهان
به رقص مرگ اخترهای انبوه (همان، ۲۹؛ ب ۱۵)	میان موج می‌رقصید در آب
به راه مملکت فرزند و زن را رهاند از بند اهریمن وطن را (همان، ۳۰؛ ب ۲۴-۲۳)	شبی آمد که می‌باید فدا کرد به پیش دشمنان استاد و جنگید
چه بسیار است آن سرها که رفته (همان، ب ۲۹)	به پاس هر وجب خاکی از این ملک

بیت‌های آغازین این ابیات براعت استهلالی است که به زیبایی، غم و اندوه حاصل از مرگ و نیستی را به تصویر می‌کشد. تصاویری؛ همچون غروب خورشید (ب، ۱) گستره گردی زعفران‌رنگ و زرد (ب، ۲) ناپیداشدن روشنایی روز در پس پرده سیاهی (ب، ۵) که یادآور پژمردگی و پایان عمر است؛ آشکارا اندوه بشری را از نیستی و نبودگی توصیف می‌کند؛ چراکه هراس از تنهایی و مرگ مشخصه روان و ذهنیت آدمی است (یالوم، ۱۳۹۶ الف: ۱۱۶). استعاره‌های مفهومی نهفته در این ابیات عبارت‌اند از استعاره هستی‌شناسی «خورشید، انسان است»، «روز، انسان است»، «شب، انسان است» (ب، ۵)، «اختر، رقص است» (ب، ۱۵)، جهتی «تاریکی، پایین است»، «روشنایی، بالا است» (ب، ۶)، ساختاری، «وطن، معبد است»، «مبارزه، سفر است» (ب، ۲۳). اگرچه در ابیات آغازین، غم و اندوه ناشی از مرگ آشکار می‌گردد؛ اما در بیت‌های بعدی (ب ۲۹-۲۴-۲۳)، جلال‌الدین خود را آگاهانه در مواجهه با مرگ و غم نهفته در آن قرار می‌دهد و آن را به‌عنوان سرنوشتی انسانی می‌پذیرد تا وطن را از چنگال اهریمن برهاند. بر این اساس استعاره مفهومی بنیادین و نهایی نهفته در این ابیات؛ یعنی «**مرگ، رهایی است**» سامان می‌یابد. انگاره‌ای که اندیشه اگزیستانسیالیسم بر آن تأکید دارد و از آن با عنوان «مرگ‌آگاهی» یاد می‌کند. شخصیت روایی این ابیات نیز با یافتن هستنی اگزیستانسیالیستی به‌نوعی «مرگ‌آگاهی» دست می‌یابد؛ «آگاهی ناگهان ناخودآگاه نسبت به فانی‌بودمان» (تولتز، ۱۳۹۶: ۴۰۶). این آگاهی، شجاعت و

استعاره‌های ساختاری «عشق، سفر است» (ب ۲۰)، «عمر، کالا است» (ب ۲۲) کل فضای درس ششم را رنگ آمیزی می‌کنند. این رنگ‌آمیزی مقدمه‌ای است که در آن استعاره مفهومی و بنیادین «مرگ، رهایی است» شکل گیرد؛ یعنی رهایی از قالب تن، اندوه عشق و گام نهادن بر گستره جاودانگی. بر این اساس، دیگر موضوعات این روایت داستانی حول هسته این استعاره مفهومی کلان قرار می‌گیرند. عشق مسیری است که مجنون را به درگاه مرگ می‌رساند. مرگی که او را جاودانه

می‌سازد. اندیشهٔ مرگ، حتی در فضای عشق‌ورزیدن هم همواره با انسان است. «بین عشق، اندوه و مرگ جدایی وجود ندارد. این‌ها همه یک حالت و یک کیفیت‌اند و آن‌جا که جدایی نیست همه زیبایی است» (مورتی، ۱۳۹۶: ۱۴۶). مجنون در این ابیات به مرگ لیلی نیز می‌اندیشد. او با کاستن از عمر خویش و افزودن بر عمر لیلی، آرزو دارد تا معشوق خود را جاودانه سازد؛ تا یاد و خاطرهٔ خود را در وجود لیلی جاودان و ماندگار نماید. هرچند چنین آرزوهایی، قالبی برای ابراز احساسات است؛ در حقیقت ناشی از میل به جاودانگی است. این آرزوی آدمی که خواهان آن است تا ابد دوست داشته شود، در یادها بماند و در دیگری ادغام گردد، ریشه در ترس از مرگ و میل به فرو نشاندن آن دارد (یالوم، ۱۳۹۶ الف: ۸۰).

دیدگاهی که در درس هشتم با عنوان «در کوی عاشقان» نسبت به مرگ آشکار می‌گردد، برگرفته از افق فکری است که به ستایش از مرگ می‌پردازد (فارسی یازدهم، ۱۳۹۹: ۷۱). این جهان‌اندیشگی در میان عارفان ایرانی هواداران بسیار داشته است. درد مولانا عشق و مهجوری از معشوق و مشتاقی به او است؛ هرچند عکس تجربهٔ مولانا از مرگ، یاران، دوستداران و مریدان مولانا بعد از وفات وی «همه حاضر شدند. بسیار گریستند و بر مولانا نماز خواندند» (همان). این گریستن و توجه به مرگ مولانا - خلاف افق اندیشگی مولوی - نشان از دلهره و اضطراب مرگی است که در اطرافیان او موج می‌زند؛ چراکه توجه به مرگ دیگری، بخش اعظمی از این دلهره را توجیه می‌کند (یالوم، ۱۳۹۶ الف: ۱۵۸)؛ اما مولانا به ناگزیر بودن داروی مرگ برای درمان درد خویش تأکید می‌کند. به باور وی درد جدایی از معشوق دردی است که جز با مرهم مرگ درمان نمی‌گردد؛

دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد
پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن
(فارسی یازدهم، ۱۳۹۹: ۷۱؛ ب ۲)

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد
گمان مبر که مرا درد این جهان باشد (همان،
ب ۴)

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست
چرا به دانهٔ انسانیت این گمان باشد (همان، ب
۶)

استعاره‌های مفهومی ساختاری و هستی‌شناسی که در این ابیات در بافت زبانی ابیات آشکار می‌گردند؛ عبارت‌اند از «هجرات، درد است»، «مرگ، دارو است» (ب ۲)، «مرگ، سفر است» (ب ۴)، «مرگ، رویش است» «انسان، گیاه است»، «روح، دانه است» (ب ۶). کل این استعاره‌های مفهومی، مقدمه‌ای است برای هویدایی استعارهٔ بنیادین «مرگ، رهایی است»؛ رهایی که شاعر را از درد هجران به‌درمی‌کشد و از هر واسطه و نیاز و مرهمی بی‌نیاز می‌کند. مرگ و هراس از آن، یکی از مهم‌ترین مسائل و دلهره‌هایی است که بزرگ‌ترین شاعران و فیلسوفان بدان پرداخته‌اند. مولانا «مرگ» را نوعی بازتولد آدمی می‌داند. «پدیدهٔ مرگ نسبت به دنیا مرگ است و نسبت به جهان دیگر تولد؛ همچنان که تولد یک نوزاد نیز نسبت به دنیا تولد و نسبت به زندگی پیشین او مرگ است» (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۸۰؛

نقل در فلاح، ۱۳۸۷: ۲۳۱). مولوی مرگ و عشق را در پیوند با یکدیگر می‌بیند و بر این باور است که عشق نیز همچون مرگ، انسان را از این دنیای فانی به جهان جاودانی می‌رساند (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۲۹). در اندیشه مولوی عشق و مرگ در پیوند با یکدیگرند؛ «او مرگ را واپسین گام عشق و عروسی ابد می‌داند» (همان).

در درس «یاران عاشق» مؤلفه مرگ در رنگی از عواطف احساسات غزل گونه شکل می‌گیرد. تلفیق، قدرتمندترین ابزار فراتر رفتن از نظام مفهومی روزمره است (کوچش، ۱۳۹۳، ۸۶) در این متن درسی استعاره «جاودانگی، یادکردن است» در همنشینی و تلفیق با گزاره زبانی «حکایت کنیم» در بیت نخستین آشکار می‌شود تا در بیت پایانی به استعاره بنیادین «مرگ، رهایی است» پیوند یابد (فارسی یازدهم، ۱۳۹۹: ۹۶). استعاره‌های خرد دیگری که مقدمه‌ای برای آشکارگی مرگ رهایی‌بخش می‌گردند؛ عبارت‌اند از استعاره‌های ساختاری و هستی‌شناسی «عاشقی، قانون است»، «مرگ، سفر است» (ب ۱)، «میدان مرگ، مجلس جشن و سور است» (ب ۴)، «لاله، انسان است»، «شهید، لاله است» (ب ۹)، «نفس، دام است»، «هوس، بت است»، «پرواز، حالت است»، «شهید، کبوتر است» (همان، ۹۶؛ ب ۱).

بیا عاشقی را رعایت کنیم زیاران عاشق حکایت کنیم
از آن‌ها که خونین سفر کرده‌اند سفر بر مدار خطر کرده‌اند
(همان، ۹۳؛ ب ۲-۱)

چه جانانه چرخ جنون می‌زنند دف عشق با دست خون می‌زنند
(همان، ب ۴)

بین لاله‌هایی که در باغ ماست خموشند و فریادشان تا خداست
(همان، ب ۹)

از چنبر نفس رسته بودند آن‌ها بت‌ها را همه شکسته بودند آن‌ها

پرواز شدند و پر گشودند به عرش هر چند که دست بسته بودند آن‌ها
(همان، ۹۶؛ ب ۲-۱)

ابیات یادشده، مرگ را همچون سفری تصویر می‌کند که در میانه آن، میدان جنگ به‌سان آزمونی در مرگ آگاهی نمایان می‌گردد. در این سفر و پشت‌سر نهادن آزمون آن است که یاران عاشق به تمامی پرواز می‌گردند و تجربه مرگ، رهایی است را از آن خود می‌کنند. هر متنی با نظام بافت و زمینه زبانی خود، ساختاری از نشانه‌های پیدا و پنهان زبانی و تصویری را در خود جای می‌دهد. نمایه ذیل چگونگی بسامد انواع استعاره‌های بنیادین را در متن‌های کتاب درسی آشکار می‌کند؛

ردیف	استعاره مفهومی بنیادین		عنوان متن درسی	بسامد
	حوزه مقصد (الف)	حوزه مبدأ (ب)		
۱.	مرگ	سفر (است)	نیکی؛ قاضی بست	۲
۲.	مرگ	نابودی (است)	قاضی بست؛ آغازگری تنها	۲
۳.	جاودانگی	یاد کردن (است)	چنان باش؛ ذوق لطیف؛ میثاق دوستی	۳
۴.	مرگ	رهایی (است)	در امواج سند؛ تا غزل بعد؛ پرورده عشق؛ در کوی عاشقان؛ یاران عاشق	۵

بر اساس بررسی و تحلیلی که در این نوشتار از بن‌مایه‌های مرگ در استعاره‌های مفهومی ارائه گردید، ساختار نظام‌بندی این استعاره‌ها و بن‌مایه‌های مربوط به آن‌ها را می‌توان در نمایه ذیل نظام‌بندی کرد؛



۴. نتیجه

مرگ یکی از مؤلفه‌های اساسی اندیشه و مکتب فکری اگزیستانسیالیست است. سویه‌های مؤثر و مثبت این افق فکری می‌تواند نقش به‌سزایی در آگاهی و شکوفایی زیستن دانش‌آموزان و آموزشگران داشته باشد. بر اساس این پژوهش در کتاب فارسی یازدهم، متون درسی سه ساحت نگرش به مرگ را در بافت و زمینه استعاره‌های مفهومی ساختاری، جهتی و هستی‌شناسی خود نمایان می‌کنند. «مرگ، نابودی است»، «مرگ، جاودانگی است»، «مرگ، رهایی است» و «مرگ، سفر است» سه گستره‌ای است که استعاره‌های مفهومی متن‌های درسی فارسی یازدهم آن‌ها را آشکار می‌کنند. درون‌مایه نابودگری مرگ در دو متن درسی و جاودانگی در سه و رهایی و سفر به ترتیب در چهار و سه متن درسی هویدا می‌گردد. بر این اساس آگاهی مولفان، آموزشگران و دانش‌آموزان از سویه‌های مثبت و منفی درون‌مایه-

های مربوط به مولفه مرگ در انواع استعاره‌های مفهومی این کتاب، مسیر بهتری را برای شکوفایی ذهنیت و رشد زیستن دانش‌آموزان مهیا خواهد کرد. در این میان راهبرد تدریس ساختن‌گرایی که به افق‌های گوناگون باورها و تجربه‌های زیسته متفاوت مجال آشکارگی می‌دهد، یکی از مناسب‌ترین شیوه‌ها برای فهم و درک مرگ و مرگ‌آگاهی است. تأکید بر درون‌مایه‌های مثبت استعاره‌های مفهومی که به پدیدار مرگ و آگاهی از آن می‌پردازند و گفت‌وگو و نقد آموزشگران، مؤلفان و دانش‌آموزان بر سویه‌های منفی این استعاره‌ها؛ همچون مرگ‌هراسی و نیست‌باوری ضرورتی است بایسته و شایسته که باعث غنای اندیشگی و زیستن مخاطبان کتاب‌های درسی و در نتیجه انتخاب متون بهتر و مؤثرتر در تألیف و تدوین کتاب‌های درسی خواهد شد. چنین غنا و توشه‌ای، زمینه‌ای خواهد بود برای رشد فرهنگ، شکوفایی زیستن مخاطبان متن‌های تعلیمی و تربیتی و در نهایت پرورش ذهنیت خلاق و نقاد فرهنگ و اندیشگی جامعه.

مشارکت نویسندگان

پژوهش حاضر بر اساس مطالعات و بررسی‌های دو پژوهشگر سامان یافته است. نویسنده مسئول هفتاد درصد از امور پژوهش و نویسنده دوم مقاله سی درصد از کار پژوهش را بر عهده داشته است.

تشکر و قدردانی

از دانشگاه فرهنگیان پردیس شهید مفتاح به سبب ایجاد بستر پژوهش تقدیر و تشکر می‌گردد.

تعارض منافع

این پژوهش بر اساس مؤلفه‌های اخلاق نشر، هیچ گونه تعارض منافی را در بر نمی‌گیرد و نویسندگان تمامی بایسته‌های اخلاق نشر و عدم تعارض منافع را در نظر داشته‌اند.

منابع

- استاذ (۱۳۸۶). زبان‌شناسی تربیتی، ترجمه سهیلا کاوسی‌نژاد و زهرا زندی‌مقدم، چاپ دوم، تهران، مدرسه.
- اگلند، الی (۱۳۹۲). «مفهوم رانۀ مرگ نزد لاکان»، ترجمه شهریار وقفی‌پور؛ در صنعتی و دیگران؛ مرگ (مقالات فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی، مایکل ارغنون؛ شماره ۲۶ و ۲۷)، چاپ چهارم، تهران، سازمان اوقاف و امور خیریه، صص ۳۴۱-۳۷۷.
- امن‌خانی، عیسی و خطاط، نسرین‌دخت (۱۳۸۷). «ادبیات و فلسفه وجودی»، پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۴۵، صص ۶۴-۴۷.
- برنجکار، رضا (۱۳۸۷). آشنایی با علوم اسلامی کلام، فلسفه، عرفان، تهران، سمت.
- بلاکهام، جان هرولد (۱۳۹۶). شش متفکر اگزیستانسیالیسم، ترجمه محسن حکیمی، چاپ دهم، تهران، مرکز.
- بیابانی، احمدرضا و طالبیان، یحیی (۱۳۹۱). «بررسی استعاره جهت‌گیرانه و طرح‌واره‌های تصویری در شعر شاملو»، پژوهش‌نامه نقد ادبی، دوره ۱، شمار ۱، صص ۹۹-۱۲۶.
- تولتز، استیو (۱۳۹۶). جزء از کل، ترجمه پیمان خاکسار، چاپ بیست و هفتم، تهران، چشمه.
- داد، سیما (۱۳۸۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ سوم، تهران، مروارید.
- زندى، بهمن و دیگران (۱۳۹۵). «تحلیل محتوای شناختی استعاره کارکردی در کتاب‌های درسی فارسی دوره ابتدایی»، فصلنامه نوآوری‌های آموزشی، بهار، پیاپی، شماره ۵۷، صص ۲۲-۷.
- سارتر، ژان پل (۱۳۹۶). هستی و نیستی؛ پدیده‌شناسی عالم هستی، ترجمه عنایت‌الله شکیباپور، چاپ ششم، تهران، دنیای کتاب.
- سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی (۱۳۹۹). فارسی ۲؛ یازدهم دوره دوم متوسطه، چاپ چهارم، تهران، چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- شوینهاور، آرتور (۱۳۹۲). در باب حکمت زندگی، ترجمه محمد مبشری، چاپ چهارم، تهران، نیلوفر.
- شهری، بهمن (۱۳۹۱). «پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی»، فصلنامه نقد ادبی، شماره ۱۹، پاییز، صص ۷۶-۵۹.
- فلاح، مرتضی (۱۳۷۸). «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی»، دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره یازدهم، پاییز و تابستان، صص ۲۵۴-۲۲۳.
- قاسم‌زاده، حبیب‌الله (۱۳۹۱). استعاره و شناخت، تهران، کتاب ارجمند.
- کاردن، پاتریشیا (۱۳۸۹). لئو تالستوی، ترجمه شهرنوش پارسی‌پور، تهران، نشر ماهی.
- کاسر، تیم (۱۳۹۵). بهای سنگین مادی‌گری، ترجمه میلاد سبزه‌آرا و مصطفی محمدی، تهران، ققنوس.

کریستوا، ژولیا (۱۳۹۸). خودم را می‌سفرم، (مصاحبه ساموئل دوک با ژولیا کریستوا)، ترجمه مهسا ثابت‌دیلمی، تهران، قطره.

کوچش، زلتن (۱۳۹۳). مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره، ترجمه شیرین پورابراهیم، تهران، سمت.
کوئیلو، پائولو (۱۳۹۴). اعترافات یک سالک، ترجمه دل‌آرا قهرمان، چاپ هفتم، تهران، گلشن سبز.
گادامر، هانس گئورگ (۱۳۹۲). «تجربه مرگ»، ترجمه علی ملانکه؛ در صنعتی و دیگران؛ مرگ (مقالات فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون؛ شماره ۲۶ و ۲۷)، چاپ چهارم، تهران، سازمان اوقاف و امور خیریه. صص ۴۳۵-۴۴۵.

گلپایگانی، رسول (۱۳۸۹). «گرایش‌های اگزیستانسیال در شعر خیام و حافظ»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان.

لیکاف، جورج و جانسون، مارک (۱۳۹۶). استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم، ترجمه جهان‌شاه میرزابیگی، تهران، نشر آگاه.

محمدی، محمود و دیگران (۱۳۹۷). «کاربرد نظریه استعاره مفهومی لیکاف در آموزش تفکر خلاق»، فصلنامه روان‌شناسی شناختی، دوره ۶، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۷، صص ۶۴-۳۵.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۳). عدل الهی، چاپ هشتم، تهران: صدرا؛ در فلاح، مرتضی (۱۳۷۸)، «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی». دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره یازدهم، پاییز و تابستان، صص ۲۵۴-۲۲۳.

مورتی کریشنا (۱۳۹۳). نگاه در سکوت، ترجمه محمدجعفر مصفا، چاپ پنجم، تهران، قطره.

----- (۱۳۹۴). سکون و حرکت، ترجمه محمدجعفر مصفا، چاپ پنجم، تهران، قطره.

----- (۱۳۹۶). عشق و تنهایی، ترجمه محمدجعفر مصفا، چاپ دهم، تهران، قطره.

مورن، ادگار (۱۳۹۴). هویت انسانی، ترجمه امیر نیک‌پی و فائزه محمدی، چاپ چهارم، تهران، قصیده‌سرا.

نوروزی داریوش؛ رضوی، سید عباس (۱۳۹۳)، مبانی طراحی آموزشی، چاپ چهارم، تهران، سمت.
نیکل، تامس (۱۳۹۷). پرسش‌های کشنده، ترجمه مصطفی ملکیان و جواد حیدری، چاپ دوم، تهران، نگاه معاصر.

وایتهد، آلفرد نورث (۱۳۹۵). تحول دین، ترجمه امیر رضایی، تهران، انتشارات آشیان.

هایدگر، مارتین (۱۳۹۸). هستی و زمان، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ هشتم، تهران، نشر نی.
هنسن، مارک (۱۳۹۹). هنر ظریف‌رهایی از دغدغه‌ها؛ روشی نو برای خوب زندگی کردن، ترجمه میلاد بشیری، چاپ پنجاه و یکم، تهران، ملیکان.

یالوم، اروین د. (۱۳۹۶ الف). روان‌درمانی اگزیستانسیال، ترجمه سپیده حبیب، چاپ نهم، تهران، نشر نی.

----- (۱۳۹۶ب). خیره به خورشید نگریستن، ترجمه اورانوس قطبی‌نژاد آسمانی، چاپ

دهم، تهران، قطره.

یونگ، کارل گستاو (۱۳۹۲). روح و زندگی، ترجمه لطیف صدقیانی، چاپ دوم، تهران، جامی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی